



اما مریم در خارج قبر ایستاده بود و گریه می‌کرد. همان‌طور که او اشک می‌ریخت خم شد و به داخل قبر نگاه کرد و دو فرشته سفید پوش را دید که در جایی که بدن عیسی را گذاشته بود، یکی نزدیک سر و دیگری نزدیک پا نشسته بودند. آنها به او گفتند: «ای زن، چرا گریه می‌کنی؟» او پاسخ داد: «خداوند مرا برده‌اند و نمی‌دانم او را کجا گذاشته‌اند.»

وقتی این را گفت به عقب برگشت و عیسی را دید که در آنجا ایستاده است ولی او را نشناخت. عیسی به او گفت: «ای زن، چرا گریه می‌کنی؟ به دنبال چه کسی می‌گردی؟» مریم به گمان اینکه او باغبان است به او گفت: «ای آقا، اگر تو او را برده‌ای به من بگو او را کجا

گذاشته‌ای تا من او را ببرم.» عیسی گفت: «ای مریم.» مریم برگشت و به زبان عبری گفت: «ربونی.» (یعنی ای استاد.) عیسی به او گفت: «به من دست نزن! زیرا هنوز به نزد پدر بالا نرفته‌ام اما نزد برادران من برو و به آنان بگو که اکنون نزد پدر خود و پدر شما و خدای خود و خدای شما بالا می‌روم.» مریم مجدلیه نزد شاگردان رفت و به آنها گفت: «من خداوند را دیده‌ام.» و سپس پیغام او را به آنان رسانید.

هنگامی که مریم مجدلیه پیش قبر عیسی ایستاده بود، وقت ۶۰ ثانیه طول کشید تا به درک دقیقا از رستاخیز عیسی رسید. این ایام است که بیش از ۶۰ نسل انسانها پس از او امروز اعتراف می‌کنند. پروردگار مان عیسی رستاخیز شده است! او واقعا رستاخیز شده است! با این حال ما هنوز روز به روز یاد می‌گیریم که چی معنی زندگی و رستاخیز عیسی برای ما دارد. ماریا مجدلیه چه کسی بود، که کلامه "Rabbuni" را برای اولین بار گفت؟ از یک طرف، مریم مجدلیه خیلی خوب از پلبیدی آگاه بود. در طول زندگی اش با ۷ ارواح بد گرفتار شده بود. و سپس عیسی را ملاقات کرد. عیسی او را از ارواح پلیدی‌ها آزاد کرد... به همین دلیل او واقعا به عیسی نزدیک بود و اغلب کلمات او را می‌شنید. به این ترتیب، این کلمات برای او بسیار آشنا بود. او این کلام را هم در راه به آرامگاه به یاد آورد. عیسی مسیح، به وضوح گفته بود که خدای ماست، خدای مردگان نیست بلکه خدای زنده هست. او فکر کرد عیسی هم در حال حاضر باید پیش این خدای زندگی باشد. پس خیالش راحت بود. اما اگر این کلامها همه اشتبا بود چه باید کار بکند؟ صلیب عیسی علامت تجاری در ذهنش واقعا محکم بود. حتی در بدترین کابوس‌های خود، و زمانی که او توسط هفت ارواح بد گرفتار بود، نمی‌توانست چیزی شبیه آن را تصور کرد. هرگز فکر نمی‌کرد که استادش تا این حد به بدبختی برساند. نفرت مردم و ادام انقدر بی‌رحمانه بود. اما همچنین ناتوانی استادش هم او را نرحت می‌ساخت. عیسی که توانست لازاروس را از مرگ نجات دهد، به طوری خودش هم باید طعم مرگ را بچشد. او دیگر نمی‌تواند آن را باور کند. مریام با روغن‌های شیرین که به آرامگاه آورده بود، به ساختی نمیتوانند زخم‌های عمیق را در قلب او تسکین دهد. قطعا زخم‌های عمیق در بدن عیسی مسیح را، نمیتواند درمان کند. او یک نفس عمیق کشید و طغیان دلهره آور از دهان او بر آمد ... همانطور که چشمانش را پاک کرد، دید که سنگ جلوی قبر کنار رفت! "فکر نکردم که آنها این کار را کردند!" مریام با خدش گفت. اما بدجنسی بشری هیچ محدودیتی نداشت. آنها جسد استاد را دزدیدند! مریام بر روی یک سنگ در کنار قبر نشسته بود. روغن معطر بی‌سر و صدا بر روی زمین ریخت... سپس آنها ناگهان آمدند... اول فرشتگان ... سپس استاد خودش آمد! در ابتدا مریام نمی‌توانست او را تشخیص دهد، زیرا او خود را به عنوان یک باغبان نشان داده است. اما زمانی که او صحبت کرد، پرده‌ی کوری از چشمها فرو افتاد ... "این خداوند است!" "Rabooni ... در ظرف یک دقیقه همه چیز مانند رعد و برق بازگشت. کلمات عیسی، که او بارها و بارها گفته بود. "من باید مصلوب شوم و بعد از سه روز من زنده خواهم شد." در آن زمان دشوار بود که کلام عیسی را متوجه شده باشد. اما حالا ... در آن ۶۰ ثانیه، دود از چشمانش بلند شد. و عیسی را دید. همه کلام‌های عیسی را واقعی بود، همانطور که او همیشه می‌گفت. برای مریام مجدلیه، آن رستاخیز مسیح مانند دومین آزاد شدن از ارواح شیطانی بود. ناگهان او دوباره نزد خداوند بود و بدون هیچ‌گونه شک و تردید می‌دانست ... همه چیز خوب خواهد بود!

تغییر فوکوس از زمان مریام به زمان ما:

پروانه از لایبزیگ امروز عید پاک را جشن می‌گیرد او از زمان کودکی خود می‌دانست که مسیحیان عید پاک را با شکلاتی و تخم مرغ جشن می‌گیرند.. همه اینها را می‌توان در تلویزیون دید. و در عید پاک در سال ۲۰۱۹، پروانه در لایبزیگ رخم می‌رفت و همان چیزهایی را که در همه مراکز خرید وجود داشت، دید. ویتترین مغازه‌ها همانطور که او از دوران کودکی خود دیده بود، بودند. تخم مرغ‌های عید پاک روشن و شکلاتهای عید پاک نه تنها زیبا بودند، بلکه هم خوشمزه بودند. بسیاری از چیزهای خوشمزه دیگر در شهر وجود داشتند و همه انسانها خوشحال بودند. تقریبا مثل

کریسمس بود. و با این حال چهره های خوشحال نمی توانستند بر پروانه نفوذ کنند. او غمگین عمیق شده بود. او باید انده را از بین ببرد. پروانه بایستی از ایران فرار می کرد. اکنون همه وطن خود در مورد فرار او می دانستند. پس هیچ راه برگشتی وجود نداشت ... و سپس این تصاویر وحشتناک از سیل شیراز آمد ... "شیراز زادگاه من است!" او گفت. هنگامی که زخمهای وحشتناک را دید، بعد اولین اخبار را آمد. خانه خانواده اش در سیل ناپدید شده است. یکی از خواهر کوچکش در سیلاب ها از بین رفت. چه چیزی از خانواده اش اتفاق افتاد؟ آیا او هرگز خواهر کوچکش را دوباره نمی بیند؟ و اگر او مرده باشد، چه کسی مراسم تشییع برگزار خواهد کند؟ با این ترس و سوالات، او در آغوش یک دوست گریه کرد. "بیا فردا به کلیسا برویم!" دوستش، سالینا، پیشنهاد را داد. گفت، شاید پیش نهاده خوبی باشد، پروانه فکر کرد. پروانه می دانست که عید پاک باید به معنای بیشتری از خرگوشی شکلات باشد. "شاید چیزی در مورد بهار و طبیعی هستند که در بهار بیدار شوند..."، او فکر کرد. او گفت: "خوب، من احتیاج به چیزی زیبا دارم." در کلیسا، کشیش بارها و بارها در مورد "بلند شدن" صحبت کرده بود. از زمستان بلند شو!، از بحران ازدواج بلند شو! از افسردگی بلند شو! از بحران مالی بلند شو! پروانه نمیتوانست درک کند که چرا باید پس از چنین چیزهای بلند شود. و حتی نمی دانست چرا در زمان بحران مجبور بود، بلند شود. اما بعد از خطبه کشیش با صدای بلند گفت: "او رستاخیز شده است!" و اجتماع فوراً پاسخ داد. "او در واقع رستاخیز شده است!" پروانه عیسی را در روی صلیب دید. آنجا هنوز در صلیب بود ... چه کسی اینطوری کشته شده است، واقعا مرده است. اگر کس انقدر مرگ بد تجربه کند واقعا کشته شده است. زندگی پس از آن ممکن نیست. چنین زندگی پس از مرگ وجود ندارد. پروانه حدس زده است که رستاخیز شدن فقط می تواند فوق العاده باشد اگر فرد واقعا مرده بود و ناگهان دوباره به زندگی برگردد. در حال حاضر عیسی رستاخیز شده است! ... واقعا رستاخیز شده است. پروانه توسط این کلمه برای مدت طولانی شگفت زده شود. او همچنین دید که دوستش اشکها را پاک کرد... "چرا شما گریه می کنید؟ ... پروانه می خواست "از آنجا که من الان متوجه شدم که معنی عید پاک چیست ... سالینا پاسخ داد

پروانه و مریم مجدلیه و سالینا ... یک اندازه هستند: آنها مشترک آن عید پاک جشن می گیرند. و همه در مورد چیزهای مشابه نگران هستند. مرگ و دفن، بله، بیش از ۲۰۰۰ سال زندگی و مرگ تغییر نکرده اند. قدرت مرگ هنوز فراگیر است. و نفوذ مرگ به همه ما می زند ... ماریا و پروانه و سالینا همه با این دشمنان قوی مبارزه کردند و همه سلاح های مسخره ای دارند. ماریا کمی روغن در دست داشت ... پروانه تخم مرغ و شکلات خرگوش داشت. البته، این بدان معنی است که آنها نمی توانند هیچ کاری علیه مرگ انجام دهند. در چنین وضعیتی، مرگ برنده می شود. این همان کسی است که با گام های پایدار به پایان می رسد. این همان کسی است که نشان می دهد واقعا کلمه آخر دارد ... پس وقتی کسی مرده است، هیچ کلمه ای دیگر وجود ندارد ... شما فقط می توانید در غم و انده فرو می روید

عید پاک به معنی این است: ... در ظرف ۶۰ ثانیه ماریا این را درک کرد. این خداوند است! مریا می تواند در ۶۰ ثانیه درک کند که نسل های مسیحی پس از ۲۰۰۰ سال نمی توانند درک کنند. زیرا خود خداوند خط زندگی و مرگ را شکست. از آنجا که خداوند ما فراخواند. "ماریا! بله ماریا ... منظور شماست! شما را صدا می زنم، فقط شما! فقط یک کلمه از پروردگار مان کافی است که مقیاس ها را از چشمانمان بردارند. این کلمه کافی است: ماریا آن را فهمید. این واقعا پروردگار است. او همانطور که پیش بینی کرد، رستاخیز شده است. این یک کلمه به طور کامل بیوگرافی ماریا را تغییر داد. هرگز دوباره تنها با روغن های به جنگ نمی رود. هرگز دوباره از مرگ ترس ندارد. و دوباره پروانه و با دوستش سالینا چی اتفاق افتاد؟ پروانه همچنان نگران خانوادهاش خواهد بود. او مدت زیادی نمی داند چه اتفاقی برای خواهرش افتاده بود. سالینا گفت: "من بالاخره متوجه شدم منظور عید پاک چیست؟" و آیا پروانه دوباره میخواهد علیه مرگ با تخم مرغ و خرگوشهای شکلاتی مبارزه کند؟ این بستگی به صدای آن کسی است که او را می شنود. هر روز پیام ها دلش را ترویج می دهند. گاهی اوقات این چیزهای بسیار غیر شخصی است که برای همه افراد ها از طریق تلویزیون اهمیت دارد. اما گاهی اوقات واژه های است که شخصا به او اشاره می کند. "شما نمیتوانید در آلمان باقی بمانید" یا حرف دکتر "سرطان دارید" قطعا بر خلاف چنین پیامی نمیتوانید با تخم مرغ مبارزه نکنید. در نهایت، تنها یک چیز مهم است. کلمه خداوند همان که در آن زمان فریاد زد: "ماریا!" همچنین امروز فریاد می زند: پروانه! لیلا، حسین! محمد! و همانطور که همه آنها نامیده می شوند. "بله، منظور عیسی شماست! من می خواهم شما را صدا کنم: من رستاخیز شده ام ... و شما نیز باید رستاخیز کنید! من زندگی می کنم و می خواهم خیلی نزدیک به تو باشم! او همچنین شما را صدا می زند. چون عیسی است که ما صدا می زنم، وقعان درست است.

یک سوال دیگر دارم ... "مریم با روغن معطرش در قبر چه کار کرد؟"